

راهبردهای آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی

محمدرضا فرجی^{۱*}

DOI: 10.22034/ir.2022.297222.2016

۳۷

چکیده

با حاکمیت وضعیت پیچیدگی بر سیستم بین‌الملل یکی از مسائل بنیادین مربوط به راهبردهای بازیگران در وضعیت پیچیده می‌باشد. این پژوهش با مفروض پنداشتن وضعیت پیچیدگی بر سیستم بین‌الملل سعی در بررسی این مسئله دارد که راهبردهای هژمون در مناطق مبتنی بر چه اصول و مبنایی می‌باشد و خاورمیانه به عنوان یک نمونه موردی تبیین می‌شود. ماحصل پژوهش حاضر اشاره به این دارد که وضعیت پیچیدگی راهبردهای کلاسیک سیاست خارجی مبتنی بر مرکزیت کنترلی را ناتوان از پاسخگویی به تهدیدات پیچیده و راهبردهای نوینی مبتنی بر مدیریت شرایط به بازیگران سیستم بین‌الملل تحمیل و هژمون سعی در بهره بردن از این راهبردها در مناطق دارد. بنابراین با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل و پدیده‌های موجود در آن، رویکرد مدیریت کنترلی هژمون با سیستم‌های کنترلی مبتنی بر شرایط پدیده‌ها و تعدد راهبردی و تنوع تاکتیکی مدیریت پدیده‌ها جایگزین رویکرد مرکزیت کنترلی هژمونیک و کنترل از بالا به پایین پدیده‌ها در مناطق شده است و هژمون از این راهبردها در سیستم بازدارندگی پیچیده خود در خاورمیانه بهره می‌برد.

واژگان کلیدی: پیچیدگی، راهبرد، سیستم، کنترل، مدیریت، مناطق

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اردکان، اردکان، ایران.

* m.faraji@ardakan.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۶

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و چهار، صص ۶۸-۳۷

مقدمه

یکی از مباحث بسیار مهم در منطقه خاورمیانه، وضعیت این منطقه و ساختارهای نظامی آن و راهبردهای هژمون و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این گستره جغرافیایی می‌باشد. هژمون در منطقه خاورمیانه به دلیل ماهیت استراتژیک این منطقه و همچنین تأثیراتی که بر ساخت بین‌المللی قدرت دارد از دیرباز منافع بسیاری داشته و سعی در کنترل دینامیک‌های نظامی آن دارد. در وضعیت کلاسیک کنترل نظم نیز بسیار ساده و با تغییر در سیستم کنترل‌کننده نظم منطقه‌ای کنترل می‌گردید. با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل و تأثیر شدید آن بر سیستم منطقه‌ای خاورمیانه، کنترل نظامی منطقه نیز بسیار دشوار گردید. امروزه هر مسئله‌ای در منطقه متأثر از چندین متغیر و به دلیل سازه امنیتی این منطقه بازیگران فرامنطقه‌ای نیز بسیار در این منطقه نقش آفرینی می‌کنند. اگر در وضعیت کلاسیک هژمون با چند تغییر جزئی در سیستم کنترل‌کننده ساختارهای نظامی منطقه را کنترل می‌کرد، در حال حاضر به دنبال مدیریت ساختارهای نظامی منطقه‌ای می‌باشد و مکانیسم‌های انطباق دهنده نیز بسیار در مدیریت پدیده‌ها نقش آفرینند. مکانیسم‌های انطباق دهنده پیچیده از یک طرف منجر به ناقص بودن راهبردهای کلاسیک کنترلی مناطق به دلیل انطباق بازیگران با شرایط جدید و از سوی دیگر راهبردهای نوین کنترلی را در اختیار هژمون قرار می‌دهد، راهبردهایی که با تاکتیک تشویق و تنبیه، سیستم‌های منطقه‌ای را به سمت و سوی نوین هدایت می‌کند. بر این اساس، این سوال مطرح می‌باشد که راهبرد آمریکا به عنوان هژمون جهانی در منطقه خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی، مبتنی بر چه اصول و مبنایی می‌باشد؟ بنابراین، در اینجا مهمترین مسئله مربوط به سیستم منطقه‌ای خاورمیانه و سیاست خارجی آمریکا در سیستم نوین خاورمیانه است. در ارتباط با سیستم منطقه‌ای خاورمیانه، ادبیات موجود به دو دسته ادبیاتی که مستقیماً راجع به نظم منطقه‌ای خاورمیانه و ادبیاتی که مربوط به سیستم بین‌الملل می‌باشند ولی با توجه به نگرش کلان نسبت به نظم سیستمی ارتباط غیرمستقیمی با سیستم منطقه‌ای خاورمیانه به عنوان گستره‌ای از سیستم بین‌الملل دارند. این دو دسته از ادبیات نیز، شامل دو دسته کلاسیک و پیچیده می‌شوند که تعدادی از آن‌ها با توجه به هدف پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند. مهران کامروا در پژوهشی با

رویکرد کلاسیک به تبیین نظم منطقه‌ای خاورمیانه و عوامل بی‌ثباتی در آن می‌پردازد (Kamrava, 2018). رافائل دل سارتو و دیگران با رویکرد سنتی به تبیین نظم منطقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا بعد از حوادث ۲۰۱۱ می‌پردازند (Del Sarto and others, 2019). لوئیس فاوست نیز با رویکرد کلاسیک به تبیین نظم منطقه‌ای خاورمیانه و بی‌ثباتی آن می‌پردازد (Fawcett, 2017). دیوید لیک و پاتریک مورگان نیز به نظم‌های منطقه‌ای می‌پردازند که البته پژوهشی با رویکرد کلاسیک می‌باشد (Lake and Morgan, 2010). ایون سیندیا در پژوهشی با رویکرد پیچیدگی و از منظر سیستم‌های انطباقی پیچیده به تبیین روابط بین‌الملل می‌پردازد (Cindea, 2006). سوا گونیتسکی در پژوهشی از منظر پیچیدگی و با رویکرد نوین به تبیین تغییرات در روابط بین‌الملل می‌پردازد (Gunitsky, 2013). فرد هالیدی نیز با رویکرد پیچیدگی به تبیین خاورمیانه و مسائل مربوط به آن پرداخته است (Halliday, 2015). امیلیان کاوالسکی نیز در بررسی مناظره پنجم در حوزه روابط بین‌الملل به وضعیت پیچیدگی و مسائل مربوط به آن می‌پردازد (Kavalski, 2007). در منابع فارسی نیز فرهاد قاسمی از پیشگامان مباحث پیچیدگی در سیاست خارجی می‌باشد و در پژوهش‌های خود به تبیین سیاست خارجی از منظر پیچیدگی و شبکه‌ای (قاسمی، ۱۳۹۳)، جنگ و کنترل در وضعیت پیچیدگی (قاسمی، ۱۳۹۷)، نظم‌های منطقه‌ای در سیستم‌های پیچیده و آشوبی (قاسمی، ۱۳۹۱) پرداخته است.

در مورد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه نیز مطالعات زیادی صورت گرفته است. اما بیشتر از آن منظر تاریخی و کلاسیک به سیاست خارجی آمریکا در منطقه پرداخته (Prifti, 2017; Baxter and Akbarzadeh, 2012; Miglietta, 2002; Chomsky, 1991; Yom, 2020; Kausler and Hastedt, 2017)، و از منظر سیستمی و بویژه سیستم‌های پیچیده کمتر به مسئله پرداخته شده است. این پژوهش به منظور رفع این نقیصه با بهره گرفتن از پژوهش‌های پیشین در حوزه نظم سیستمی، از منظر سیستمی و با تمرکز بر سیستم‌های انطباقی پیچیده سعی در تبیین راهبردهای آمریکا در منطقه خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی سیستم بین‌الملل دارد.

به همین منظور و در پاسخ به سوال اصلی پژوهش، با توجه به این مفروض که هژمون به نظم‌سازی در مناطق مختلف می‌پردازد و نظم هژمونیک مبتنی بر منافع هژمون در مناطق ایجاد می‌گردد و خاورمیانه یکی از مناطق حساس و حیاتی در سیستم بین‌الملل می‌باشد و نظم آن برای هژمون بسیار حیاتی و اهمیت دارد این فرضیه مطرح می‌گردد که راهبرد آمریکا در منطقه با توجه به تغییر و تحولات در ماهیت پدیده‌ها و حاکم شدن نظم غیرخطی، از راهبرد کلاسیک مبتنی بر کنترل از بالا و کنترل دینامیک‌های نظامی خطی به مدیریت کنترلی پدیده‌ها با تنوع تاکتیکی تغییر کرده است. بر این اساس سیستم‌های مدیریت کنترلی مبتنی بر بازیگر، مدیریت کنترلی مبتنی بر ساختار و کنترل‌های نوسانی با ابزارهای تشویق و تهدید و با علم به وجود حلقه بازخورانی پیچیده و انطباقی بودن بازیگران و سیستم منطقه‌ای خاورمیانه در دستور کار سیستم بازدارندگی کلان آمریکا در خاورمیانه قرار می‌گیرد. بنابراین، راهبردهای کنترلی همچنان مهمترین دغدغه هژمون در منطقه با توجه به محوریت سیاست خارجی آن بر حفظ وضع موجود می‌باشد، اما مدیریت کنترلی جایگزین مکانیسم کنترلی کلاسیک می‌شود.

۱. گذار پدیده‌ها از منطق کلاسیک به پیچیده و نظم منطقه‌ای خاورمیانه

اصولاً، در رویکرد کلاسیک همه مسائل در روابط بین‌الملل پیرامون عنصر آنارشی می‌چرخید و ادراک ساده‌ای از آنارشی مورد نظر بود. از این منظر علت وقوع جنگ‌ها و بحران‌ها در روابط بین‌الملل فقدان یک اقتدار عالی بود (Waltz, 1979). در این رابطه تئوری‌های مختلف هم از منظر رئالیست و نئورئالیست (ثبات هژمونیک) و هم از منظر لیبرالیست و نئولیبرال (وابستگی متقابل) سعی در تبیین پدیده‌ها داشتند.

با رویکرد سنتی و کلاسیک نمی‌توان به تبیین سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی سیستم بین‌الملل اقدام کرد. سیستم نوین، با نوسان مداوم وقایع و افزایش عدم قطعیت در بسیاری از سطوح و حوزه‌ها، سیستم‌ها و لایه‌های واقعی شناخته می‌شود. جهان پیچیده تحولات دور از کنترل سلسله مراتبی را تجربه می‌کند. این بدان معنی است که جهان بسیار غیرقابل پیش‌بینی (حداقل با استفاده

از مدل‌های سنتی علم کلاسیک) می‌شود (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:52). امروزه علم پیچیدگی مکانیسم‌های نوین تحلیلی برای تبیین انواع مختلفی از پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌دهد (Grassberger, 1986:907). علوم پیچیدگی سعی در فهم پدیده‌های غیرخطی می‌باشند و پدیده‌ها را با پارامتر؛ برگشت ناپذیری، تغییرات ناگهانی، غافل‌گیری، آشوب و نوسانات تبیین می‌کنند (Murphy, 2014:4-55; Waldrop and Gleick, 1992).

در رویکرد پیچیده نیز اصل آنارشی محوری در سیستم بین‌الملل پذیرفته می‌شود ولی تبیینی نوین از عنصر آنارشی مدنظر است. اصولاً اساسی‌ترین ویژگی مشترک بین آنارشیسم و پیچیدگی، فقدان کنترل بعلاوه خودسازماندهی است که در آن نظم می‌تواند بدون نظم دهنده مرکزی ایجاد شود (Cudworth and Hobden, 2010:8). پذیرش نظریه پیچیدگی خود به خود منجر به پذیرش آنارشی می‌شود. به عبارتی روح آنارشی در علم پیچیدگی نهفته است (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:52).

پیچیدگی، رفتارها و پدیده‌هایی را در بر می‌گیرد که دارای ویژگی‌های غیرخطی، شاخه‌ای شدن، فرکتال، دور از تعادل، آشوب، مجذوب کننده‌های ناآشنا، شبکه‌های فاقد معیار و درجه آزادی می‌باشد (قاسمی، ۱۳۹۳). وضعیت پیچیدگی بیان‌گر این مسئله است که چگونه کشورهای کوچک علی‌رغم قدرت نسبتاً پایینی که نسبت به یک ابرقدرت دارند قادر به تأثیر بر نتایج در یک حوزه موضوعی خاص می‌باشند و حتی بین موضوعات مختلف پیوند برقرار می‌کنند و از پیوند موضوعی و مکانی در سیاست بین‌الملل بر قلمرویی که تحت کنترل آن‌ها می‌باشد، بهره می‌برند (قاسمی، ۱۳۹۳). در چنین شرایطی به نظر نمی‌رسد، قدرت نظامی فوایدی متناسب با هزینه‌ها به دست آورد، و ابزار مناسبی برای مواجهه با بحران‌های اقتصادی جهانی نیز نمی‌باشد (Halabi, 2009:7).

امروزه، خاورمیانه به عنوان یک زیرسیستم منطقه‌ای سیستم بین‌الملل نوین درگیر در مباحث پیچیده بویژه دستور کار راهبردی هژمون در منطقه گردیده است. مهمترین مشخصه بارز پدیده‌ها در منطقه خاورمیانه حاکمیت عدم قطعیت بر آن‌ها می‌باشد. عدم قطعیتی که خود ناشی از حاکمیت وضعیت پیچیدگی بر سیستم بین‌الملل می‌باشد. عدم

قطعیست استراتژیست‌ها را ترغیب می‌کند تا ایده‌های جدیدی برای کسب نتایج بهتر ارائه دهند. در وضعیت فعلی، راهبردهای کلاسیک سیاست خارجی با چالش پاسخگویی در مواجهه با بحران‌های بزرگ منطقه مواجه شده است و این به دلیل تأثیر شدید وضعیت پیچیدگی حاکم بر سیستم بین‌الملل بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه و عدم تطابق راهبردها با واقعیت‌های موجود در منطقه می‌باشد. در وضعیت پیچیدگی کنترل پدیده‌ها در منطقه بسیار دشوار و تمرکز بر مدیریت آن‌ها می‌باشد.

۲. مکانیسم کنترل در سیستم‌های پیچیده و سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه

از منظر سیاسی تاریخ بشریت را می‌توان تحمیل نظم از بالا به پایین بر سیستم‌های اجتماعی بشری دانست. بنابراین، نظم و نرم‌ها، کنترل و عمودی بودن، مرکزیت و دیسپلین، به طور سنتی برای وجود سیستم‌های انسانی، اجباری تلقی می‌شود (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:55).

از نقطه نظر فلسفی، پیچیدگی به عنوان یک نوعی از خوگیری، جهان و جامعه دیده می‌شود (Chan, 2001:4). در مقابل فیزیک که الگو یا استعاره علم مدرن بود، زیست‌شناسی و بوم‌شناسی به عنوان استعاره یا مدل‌هایی برای سیستم‌های بسیار پیچیده در نظر گرفته می‌شود. این بسیار متفاوت از روشی است که نهادهای مرکزی سعی در سازماندهی سیستم‌های اجتماعی بشری، با کنترل تعاملات بشری دارند (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:56). در مقابل، تئوری پیچیدگی، بهترین روش برای ایجاد نظم در سیستم‌های پیچیده را خودسازماندهی مبتنی بر تعامل با محیط می‌داند (Jost, 2004:2-3). در واقع خودسازماندهی در سیستم‌های پیچیده رفتاری خودانگیخته، است و نمی‌توان محیط را کنترل کرد (Grassberger, 1986:908). سیستم‌های کنترل مرکزی، خودسازماندهی طبیعی و انسانی سیستم‌های اجتماعی را با تحمیل کنترل از بالا به پایین محدود می‌کنند. علم پیچیدگی، مدل‌هایی را برای فهم، مواجهه و مهار سیستم‌های پیچیده غیرخطی ارائه می‌دهد (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:56).

بنابراین درون چارچوب علم پیچیدگی، نیاز به کنترل مرکزی، بیهوده، بی نیاز یا بسیار محدود است و به نظر می‌رسد، تلاش برای دستیابی به نظم در سیستم‌های اجتماعی (انسانی)، با روی آوری به یک اقتدار مرکزی، اختلال بیشتری ایجاد می‌کند. مکانیسم‌های سازماندهی بیرونی یا تحمیل شده، معمولاً خود سازماندهی هارمونیک، دینامیک‌های سیاسی- اجتماعی را بر هم می‌زند (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:57).

اصولاً سه روش اصلی سازماندهی سیستمی، هیرارشی، هیرارشی و آنارشسی می‌باشد. هیرارشی، مستلزم توپولوژی هرمی، عمودی، کنترل مرکزی می‌باشد. هیرارشی را می‌توان به راحتی به صورت خطی، مانند ساختارهای متوالی و دینامیک‌های شبه قانون تبیین کرد (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:59). در هیرارشی قدرت به صورت افقی توزیع شده است (Crumley, 1995). پیچیدگی با آنارشسیم عجین شده است. هر چه درجه خودمختاری در سیستمی بالاتر باشد آن سیستم پیچیده‌تر است. یقیناً در میان تمامی سیستم‌های سیاسی، آنارشسی پیچیده‌ترین است (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:59). در واقع یک سیستم خودسازمان‌ده، یک سیستمی است که در آن شبکه‌های روابط و تعاملات درونی بازیگران سیستم، بنیادی‌ترین نقش را در تنظیم و حفظ نظم در سیستم ایفاء می‌کنند. بنابراین، برقراری نظم در سیستم‌های پیچیده، مستلزم افقی بودن، موازی و فقدان کنترل مرکزی می‌باشد (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:60). بعلاوه یکی از ویژگی‌های بارز سیستم‌های پیچیده، قابلیت شاخه‌ای شدن می‌باشد (قاسمی، ۱۳۹۷). شاخه‌ای شدن تغییر تاریخی داده پدیده، یا تغییر کیفی یک سیستم است (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:63). از این رو شاخه‌ای شدن همراه با غیرخطی بودن منجر به دستیابی سیستم به درجه آزادی می‌شود. چنین فرایندی را می‌توان، فرایندی دانست که از طریق آن سیستم از کنترل و انجماد رها می‌شود. هر چه سیستم‌های پیچیده آزادی خود را از طریق شاخه‌ای شدن افزایش دهند به لبه آشوب رانده و کمتر قابل کنترل می‌باشند (Lewin, 1999). بنابراین علم پیچیدگی به مطالعه سیستم‌ها، پدیده‌ها و رفتارهای دارای ماهیت آنارشیک می‌پردازد. حلقه بازخورانی مثبتی بین خودسازمان‌دهی و آنارشسی وجود دارد. اکنون در

برابر جنبش کنترل شده، ظهور و خودسازمان‌دهی می‌تواند، بویژه در چارچوب جامعه بشری به عنوان بحران‌ها یا به عنوان اختلال اتخاذ شود. قدرت‌های هرمی سیستم بین‌الملل، از زمان ظهور، خودسازماندهی، افزایش درجه آزادی، تغییر ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی بودن پدیده‌ها در سیستم نگراند. علم سیستم‌ها و نه علم پیچیدگی بسیار برای ایجاد قدرت و کنترل مناسب است. جدول زیر آنارشی و کنترل را در سیستم‌های کلاسیک و پیچیده نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱. تفاوت کنترل پدیده‌ها در سیستم‌های کلاسیک و پیچیده

ویژگی‌ها	سیستم‌های پیچیده (آنارشی)	سیستم‌های کلاسیک (متمرکز)
نظم از طریق ابزارهای	خودسازمان‌دهی	تحمیل هنجارها
فرایند اطلاعات	پایین به بالا، تعاملی، غیرمرکزی	بالا به پایین، الگوریتمی - مانند پردازنده مرکزی
توپولوژی توزیع قدرت، ترکیب شبکه‌ها	شبکه‌های پیچیده، هیتراشی، تودرتو، ناهمگون	توپولوژی درختی (هرمی)، هیرارشی، همگون
تکامل از طریق ساختار، ماهیت بحران	انطباق و یادگیری، ضدشکنندگی، غیرقابل پیش‌بینی	اصلاحات، مقاوم/شکننده، پیش‌بینی پذیر
نتایج بحران، ابزارهای تصمیم‌گیری، فرایندها، دینامیک‌های آینده	یادگیری، اجماع محلی، اکتشافی، مدل‌سازی و شبیه‌سازی، استقلال، آزادی، خودکامگی (کفایت)	تحلیل رفتن فرایندهای مشورتی در سیستم‌های بسته و رژیم‌های سیاسی دستوری، کنترل و دستکاری
رابطه با پیرامون (محیط)	هارمونی	استثمار، غارتگری

Source: Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:65.

در سیستم‌های پیچیده روش‌های حل مسائل نیز متعدد و متنوع و منفرد بودن روشی جای خود را به تعدد روشی و تنوع تکنیکی می‌دهد. بنابراین برای فهم و کنترل سیستم‌ها، پدیده‌ها یا رفتارهای پیچیده چیزی به نام رویکرد برتر وجود ندارد، زیرا برتری روشی وجود ندارد (Ashby, 1991).

به طور کلی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه بین دو وضعیت مختلف در نوسان می‌باشد. این دو وضعیت با توجه به رویکرد کلاسیک و پیچیده بر پدیده‌ها متفاوت می‌باشد. رویکرد اول سیاست خارجی آمریکا نسبت به پدیده‌ها در خاورمیانه

کلاسیک و مبتنی بر نگاه کنترلی از بالا به پایین است. در این رویکرد، ایالات متحده به عنوان هژمون بین‌المللی سعی در کنترل وقایع و ایجاد ثبات در مناطق دارد. در ابتدا، ایالات متحده با این مفروض که روابط باثبات پایدار بین دولت‌ها منجر به ثبات در کشورهای حامی غرب و نهایتاً منجر به ثبات منطقه‌ای می‌شود (Halabi, 2009:5)، سیاست دولت محور، با مداخله در امور داخلی کشورهای خاورمیانه را دنبال کرد. ایالات متحده این سیاست را تا سال ۱۹۷۹ در پیش گرفت.

بعد از انقلاب ایران نیز سیاست خارجی آمریکا در منطقه رویکردی کلاسیک داشت و با منطق کلاسیک خواستار مداخله عمیق آمریکا در امور داخلی کشورهای منطقه شد. انقلاب ایران ادراک آمریکائیان را به انفعال همیشگی جوامع منطقه و ارج نهادن آن‌ها به رهبران سنتی را به شدت به چالش کشید. در تقابل با آن، ایالات متحده سعی کرد که نهادهای جدیدی را ایجاد کند تا قادر به کنترل مسائل مربوط به بازیگران ناراضی باشد. در این برهه ایالات متحده به سمت رژیم‌سازی گام برداشت و نهادهای سرمایه‌داری را ایجاد کرد (Halabi, 2009:6). اما با داشتن نگاه کنترلی کلاسیک همچنان درگیر در راهبردهای کلاسیک بود.

حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، نوع نگاه آمریکایی‌ها به پدیده‌ها در خاورمیانه را تغییر و منطق پیچیده در تبیین پدیده‌ها جایگزین منطق کلاسیک شد. از این زمان آمریکا متمایل به مدیریت مسائل در منطقه گردید. برای اولین بار آمریکا به سمت ترویج دموکراتیک‌سازی در کشورهای اسلامی با تاکتیک تهاجمی گام برداشت. این فرایند با رها کردن ایده‌های کلاسیک مربوط به ناسازگاری ارزش‌های اسلامی با دموکراسی صورت می‌گرفت.

به طور خلاصه، در طول سه و نیم دهه اخیر، سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه از حمایت از اقتدارگرایی و کنترل از بالا به رویکرد سرمایه‌داری و در نهایت به مدیریت پدیده‌ها با ارائه پاداش و تهدید به مجازات و همچنین تغییرات محیطی که بازیگران را به سمت انطباق رفتاری و ساختاری هدایت می‌کند با ترویج دموکراتیک‌سازی تغییر کرده است. این تغییرات پس از ظهور ایده‌های جدید برای

جایگزینی با ایده‌های قدیمی اعمال گردیده و بنابراین توجیه‌گر تلاش‌های جدید در رویکرد سیاسی است.

۳. فازهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه از رویکرد کلاسیک تا رویکرد پیچیده

سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه با توجه به تحولاتی که در منطق حاکم بر پدیده‌ها در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه ایجاد گردیده چندین مرحله را پشت سر گذاشته است، در مرحله اول و فاز اول سیستم بین‌الملل به لحاظ ماهیت کلاسیک و به لحاظ ساخت دو قطبی بود و راهبرد آمریکا نیز حول محور سدنفوذ قطب دیگر قدرت می‌چرخید. در مرحله یا فاز دوم سیستم بین‌الملل به لحاظ ماهیت کلاسیک ولی به لحاظ ساخت هژمونیک می‌باشد این مرحله از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱ بود که آمریکا سعی به کنترل وقایع با توجه به وضعیت کلاسیک داشت. در مرحله یا فاز سوم سیستم بین‌الملل به لحاظ ماهیت پیچیده و به لحاظ ساختار هژمونیک می‌باشد در این مرحله راهبرد آمریکا حول مدیریت وقایع در سیستم بین‌الملل می‌چرخید به عبارتی با توجه به حاکمیت وضعیت پیچیدگی بر ماهیت سیستم بین‌الملل و پدیده‌های موجود در آن، امکان کنترل وقایع جای خود را به مدیریت وقایع بین‌الملل سپرد. مهمترین مشخصه مرحله یا فاز سوم غیرخطی بودن وقایع و پدیده‌ها می‌باشد. راهبرد آمریکا در خاورمیانه نیز بر اساس همین منطق غیرخطی می‌باشد. در کنار این تحولات ماهیتی و تأثیر آن بر راهبردهای آمریکا در خاورمیانه به لحاظ تاریخی نیز سیاست خارجی آمریکا چندین مرحله یا فاز را پشت سر گذاشته است که بیان‌گر عبور از وضعیت کلاسیک به پیچیده می‌باشد جدول زیر بیان‌گر فازهای سیاست خارجی آمریکا به لحاظ تاریخی می‌باشد:

جدول شماره ۲. فازهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه با تمرکز بر رویکرد استراتژیک

نوع فاز	دوره فاز	منافع آمریکا	اهداف آمریکا	راهبرد آمریکا	وقایع مهم
فاز اول: تعهد اولیه	۱۹۶۷-۱۹۴۷	دسترسی آزاد به منابع نفتی، حمایت و	مدیریت تعارضات اعراب و رژیم	بهره بردن از سیاست مهار و تئوری دومینو،	حمایت اولیه از تقسیم فلسطین به دو

کشور عربی و یهودی در سال ۱۹۴۷؛ به رسمیت شناختن اسرائیل در سال ۱۹۴۸؛ حمایت از برقراری آتش بس موقت و حل مسئله پناهندگان سیاسی در سال ۱۹۴۹؛ اعلامیه سه جانبه در سال ۱۹۵۰؛ کلید خوردن پروژه آلفا و امگا.	محدود کردن صادرات اسلحه به منطقه به منظور جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی.	صهیونیستی و همچنین سعی در تقویت رابطه با ایران و ترکیه به منظور بهره بردن از آنها در تقابل با جهان کمونیسم.	حفاظت از رژیم صهیونیستی؛ سد نفوذ شوروی در منطقه؛ محافظت از رژیم‌های سنتی حامی غرب در منطقه.		
جنگ فرسایشی ۱۹۶۹-۱۹۷۰؛ شوک نفتی ۱۹۷۳-۷۴.	تسرویح تدریجی صلح بین رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی، افزایش فروش تسلیحات به منطقه به منظور وسيله ای برای بازیافت دلارهای نفتی، حمایت از استقلال کشورهای صادرکننده	پذیرش رژیم صهیونیستی به عنوان یک شریک فعال منطقه‌ای؛ متقاعد کردن اعراب به بی فایده بودن جنگ؛ تبدیل ایران به عنوان مهمترین متحد منطقه‌ای آمریکا؛ شکل‌گیری روابط ایران با رژیم	حمایت و حفاظت از رژیم صهیونیستی؛ جلوگیری از نفوذ شوروی؛ ثبات قیمت نفت در یک روند مناسب.	۱۹۷۹- ۱۹۶۷	فاز دوم: از جنگ به انقلاب

	صهیونیستی زیر نظر آمریکا؛ تقویت رژیم صهیونیستی و ممانعت از پیدایش رادیکالیسم عربی.	نفت به منظور بهره‌برداری از فروش تسلیمات، بهره بردن از سیاست مهار و تئوری دومینو.			
فاز سوم: تجدید جنگ سرد؛ دفاع از خلیج فارس	حمایت و حفاظت از رژیم صهیونیستی؛ جלוگیری از نفوذ شوروی.	ممانعت از گسترش انقلاب ایران؛ بازگشت دلارهای نفتی به بازار آمریکا.	ترویج و گسترش ایدئولوژی لیبرالیسم اقتصادی، تلاش برای حل جامع تعارضات اعراب و رژیم صهیونیستی.	۱۹۹۰- ۱۹۷۹	وقوع انقلاب اسلامی ایران؛ حمله شوروی به افغانستان.
فاز چهارم: پس از جنگ سرد	ایجاد نظم مبتنی بر منافع آمریکا در منطقه.	مهار دولت‌های سرکش.	حمله عراق به کویت و احیای صلح اعراب و رژیم صهیونیستی.	۲۰۰۱- ۱۹۹۰	حمله عراق به کویت و احیای صلح اعراب و رژیم صهیونیستی.
فاز پنجم: وقایع ۲۰۰۱	حفظ امنیت انرژی و قیمت نفت در یک روند مناسب؛ گسترش نظم آمریکایی و محافظت از آن.	ممانعت از دستیابی عراق به تسلیحات هسته‌ای و کشتار جمعی؛ برقراری امنیت در داخل آمریکا در برابر حملات تروریستی.	ترویج فرایند دموکراتیک سازی در جهان عرب از طریق مداخله نظامی و فشار دیپلماتیک؛ منزوی کردن دولت‌های سرکش و یاغی با ابزار	۲۰۰۳- ۲۰۰۱	حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱؛ حمله آمریکا به عراق و افغانستان.

	جنگ پیش‌گیرانه.				
جنگ داخلی در عراق و وقایع انقلابات عربی در سال ۲۰۱۱ به بعد.	کاهش وابستگی آمریکا به نفت خام و بویژه نفت خاورمیانه؛ فشار به ایران برای تغییر رویکرد خود؛ مدیریت انقلابات عربی و روی کار آوردن افراد نزدیک به ایدئولوژی نظم آمریکایی در منطقه.	ایجاد یک رژیم فدرال طرفدار آمریکا در عراق؛ متوقف کردن ایران از دستیابی به قابلیت هسته‌ای؛ برنامه‌ریزی برای انقلابات عربی و انحراف آن به سوی منافع آمریکا.	نظم‌سازی هژمونیک در منطقه؛ حفظ ثبات قیمت نفت در بازار.	۲۰۰۳ به بعد	فاز ششم: یکجانبه‌گرایی کنترلی

Adapted from: Delvoie and Brown,2001; Halabi,2009; Craig,2002; Ozturk,2002; Gilbar,1997; Hinnebusch,2003.

۴. هژمون و نظم در خاورمیانه

تشخیص مسائل و ایجاد نظم در منطقه خاورمیانه با توجه به ویژگی کاملاً پیچیده آن بسیار سخت می‌باشد. منطقه خاورمیانه به دلیل ترکیب تنوع قومی، مذهبی، وجود مدل‌های حکومتی متناقض در منطقه با فقدان یک سازمان منطقه‌ای، پیچیدگی خاص خود را تجربه می‌کند. جدول زیر بیان‌گر تنوع مدل‌های حکومتی در منطقه می‌باشد.

جدول شماره ۳. تنوع مدل‌های حکومتی در منطقه خاورمیانه

کشور	نوع سیستم حکومتی
ایران	جمهوری اسلامی
عراق	جمهوری پارلمانی فدرال

رژیم صهیونیستی	دموکراسی پارلمانی
اردن	سلطنت مشروطه پارلمانی
مصر	جمهوری ریاستی
لبنان	جمهوری پارلمانی
لیبی	در گذار
قطر	پادشاهی مطلقه
عربستان	پادشاهی مطلقه
سوریه	جمهوری ریاستی
ترکیه	دموکراسی پارلمانی
یمن	در گذار

Source: ozturk,2017:13 taken: The data in the table were compiled from CIA World Factbook, https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/wfbExt/region_mde.html; accessed: July 10, 2017.

امروزه با توجه به دینامیک‌ها و شرایط موجود منطقه، مهمترین معضل برای خاورمیانه مسئله بی‌نظمی است و خاورمیانه بی‌نظمی ساختاری را تجربه می‌کند. قابل ذکر است که دو نوع بی‌نظمی را می‌توان از یکدیگر تمیز داد، بی‌نظمی واحدها و بی‌نظمی ساختاری. بی‌نظمی ساختاری معضل بیشتری نسبت به بی‌نظمی واحدها برای هژمون می‌باشد. خاورمیانه سه نوع بی‌نظمی را در وضعیت آشوب تجربه می‌کند، بی‌نظمی مبتنی بر قطب‌های قدرتی منطقه و وجود شاخه‌های نظمی مختلف، بی‌نظمی مبتنی بر وجود بازیگران معارض در منطقه، بی‌نظمی مبتنی بر وجود جنبش‌های ضدسیستمی در منطقه و از ترکیب این‌ها به همراه چالش‌گران هژمون، بی‌نظمی گذارهای هژمونیک شکل می‌یابد (فرجی، ۱۳۹۹). در موارد بسیاری آشکار گردیده است که مسئله نظم در منطقه به سختی با مداخله از خارج قابل حل و مهمترین دغدغه هژمون می‌باشد. مسئله ایجاد نظم در خاورمیانه، ارتباط بسیار عمیقی با پیچیدگی‌های سیاسی، مذهبی و قومی موجود در خاورمیانه و دستکاری این دینامیک‌ها توسط بازیگران فرامنطقه‌ای می‌باشد. ایجاد نظم مبتنی بر قواعد هژمونیک در خاورمیانه پیوند

عمیقی با ایجاد دولت‌های توانمند و قوی همسو با هژمون و سازمان‌های منطقه‌ای کارآمد دارد. به دلیل فقدان و نبود یک قدرت برتر منطقه‌ای همسو و کارآمد که با تهدید و ارباب یا تشویق و همکاری بازیگران را در یک رژیم منطقه‌ای گردآوری و سامان‌دهی کند. هژمون سعی به تحمیل رژیم‌های بین‌المللی بر بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه بویژه بازیگران ناراضی منطقه‌ای به منظور تحمیل قواعد هژمونیک بر آن‌ها و مدیریت کنترلی آن‌ها دارد. بنابراین رژیم‌سازی یا تحمیل رژیم‌های جهانی مبتنی بر قواعد هژمونیک تبدیل به دستور کار راهبردی هژمون در منطقه گردیده اما چنین اقدامی در نظم‌سازی منطقه‌ای بسیار ضعیف و ناتوان می‌باشد. اصولاً، ایجاد رژیم‌های کارآمد نیاز به وجود نوعی اشتراکات اعم از تهدیدات یا منافع مشترک (قاسمی، ۱۳۸۴) می‌باشد اما تعدد مدل‌های حکومتی در خاورمیانه، چنین اشتراکاتی را از بین برده و بیشتر افتراق در منطقه وجود دارد تا اشتراک و مساعی مشترک به گونه‌ای که حتی بازیگران منطقه یک تعریف مشترکی از تهدید ندارند (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Lewis, 2010).

به طور کلی، تنوع مدل‌های حکومتی، تعدد بازیگران، وجود اقوام و مذاهب مختلف در منطقه، وجود شکاف قدرتی بین بازیگران، وجود رقابت قدرتی مبتنی بر تعارض بین قطب‌های قدرت منطقه، مداخله دستوری هژمون در منطقه، شکل‌گیری ائتلاف‌های قطبی رقیب با بازیگران فرامنطقه‌ای، عدم وجود سلسله مراتب قدرتی مبتنی بر قدرت بازیگران منطقه‌ای با توجه به حمایت دستوری هژمون از بعضی از بازیگران منطقه همه و همه منجر به حاکمیت ساختار بی‌نظمی بر منطقه گردیده و از ترکیب آن با مداخله رقبای هژمون در منطقه، وضعیت نظم مبتنی بر قواعد هژمونیک در منطقه را در حالت ابهام قرار داده و نظم‌سازی در منطقه تبدیل به بزرگترین مسئله برای هژمون گردیده است.

۵. تهدیدات آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیده

امروزه مهمترین چالش خارجی که ایالات متحده آمریکا با آن مواجه است، احتمال ترکیب چالش قدرت‌های بزرگ و دولت‌های ناراضی منطقه‌ای با گروه‌های ضدنظمی است. این یک تغییر اساسی نسبت به تهدیدات کلاسیک می‌باشد، که مجموعه تهدیدات منحصرأً بازیگران دولتی و فراملی بودند. این تهدیدات هنوز وجود دارند اما مجموعه

نوینی از تهدیدات نیز به آن‌ها افزوده شده است. به عبارتی کارگزاران تهدید تغییر کرده‌اند و بازیگران غیردولتی نیز به مجموعه کارگزاران تهدید آمریکا اضافه شده‌اند. در کنار این تحول کارگزاری، موضوعات و مسائل تهدید آفرین نیز تغییر کرده است. بنابراین آمریکا با مجموعه نوینی از تهدیدات در سیستم بین‌الملل به عنوان یک گستره کلان و در خاورمیانه به عنوان یک گستره خاص بویژه به دلیل وجود بازیگران بنیادگرای اسلامی و جنبش‌های ضدسیستمی در این منطقه مواجه می‌باشد. در کنار این‌ها حمایت از متحدین منطقه‌ای (بویژه رژیم صهیونیستی) نیز با توجه به دینامیک‌های داخلی منطقه و افزایش هزینه‌های آمریکا در منطقه تبدیل به یک تهدید اساسی برای آمریکا در خاورمیانه گردیده است. از منظر توانایی آن‌ها در تهدید منافع حیاتی ایالات متحده و میزان همپوشانی آن‌ها با اهداف آمریکا، تفاوت‌های چشمگیری میان این دشمنان بالقوه وجود دارد. در نتیجه ایالات متحده باید یک مجموعه‌ای از سیاست‌های منعطف و متفاوت برای مواجهه با هر تهدید احتمالی طرح کند. هدف کلان آمریکا متمرکز بر کاهش این تهدیدات و ممانعت از همکاری نزدیک بین دشمنان برای تهدید منافع آمریکا می‌باشد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: Byman and Moller, 2016: 24-29; Ayooob, 2015).

این دشمنان بالقوه شرایطی را ایجاد کرده‌اند که تعداد بسیاری از متحدان و شرکای ایالات متحده آمریکا، امروزه بسیار آسیب پذیرتر از گذشته می‌باشند و بازدارندگی یکجانبه آمریکا (Zagare and Kilgour, 2000) از سوی دشمنان بالقوه با بازدارندگی مثلی (Wesley, 1999) پاسخ داده می‌شود. خطر اصلی برای ایالات متحده آمریکا در این است که تعارض و درگیری با هر یک از این دشمنان به سایر مناطق دیگر گسترش یابد.

به طور کلی، با کم‌رنگ شدن تهدیدات ژئوپلیتیکی، سه تهدید نوین گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تروریست‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی (Cordesman, 2002) به عنوان تهدیدات نظمی نوین در برابر هژمون پدیدار شده‌اند.

گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ که خود ناشی از سه فرایند و علت: فروپاشی شوروی، پیشرفت و گسترش تکنولوژی، و ظهور تکثیردهندگان هسته‌ای نوین بود.

تروریست‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی: از دهه ۱۹۹۰ به بعد گونه نوینی از تروریست‌ها (اوم شینریکو، القاعده، داعش و ...) که آرزوی کشتار جمعی دارند، ظاهر گردیدند و در صورت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی توان آن نیز خواهند داشت (Hulst, 2003: 13).

به طور کلی، هژمون معمولاً با دو نوع تهدید مهم و اساسی در مناطق در وضعیت پیچیدگی سیستم بین‌الملل مواجه می‌گردد. تهدیدات نظمی یا ساختاری که سعی در ایجاد ائتلاف با قدرت‌های بزرگ راضی از وضع موجود برای مدیریت آن دارد و مهمترین تهدیدی می‌باشد که نهایتاً هژمون را با افول مواجه می‌کند. تهدیدات بازیگری که به خودی خود از اهمیت چندانی با توجه به شکاف قدرتی بین هژمون و بازیگران موجود برخوردار نیست ولی ترکیب آن با رقبای هژمون و تبدیل شدن به تهدیدات نظمی تبدیل به بزرگترین دغدغه و چالش برای هژمون می‌شود (فرجی، ۱۴۰۰: ۱۹۷-۱۹۹).

آمریکا در خاورمیانه در حال حاضر با هر دو نوع تهدید مواجه است. از یک سوی تهدیدات نظمی و ساختاری وجود دارد که بخشی مربوط به دینامیک‌ها و شرایط خاص منطقه و بخشی به وجود بازیگران معارض در منطقه و بخشی هم به ناقص بودن مکانیسم کنترلی هژمون در منطقه بر می‌گردد. از سوی دیگر تهدیدات بازیگری که بخشی مربوط به وجود بازیگران انقلابی منطقه و بخشی هم مربوط به وجود جنبش‌های ضدسیستمی در منطقه و بخشی هم مربوط به ناقص بودن مکانیسم کنترلی مبتنی بر سلسله مراتب قدرت و بر پایه بازیگر خاطی در منطقه می‌باشد. تهدیدات ترکیبی نیز در منطقه وجود دارد که از ترکیب بازیگران غیردولتی با بازیگران دولتی منطقه و رقبای هژمون که معمولاً بازیگران فرامنطقه‌ای می‌باشند، شکل می‌یابد.

۶. منافع آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی

اصولاً، مهمترین منافع آمریکا به عنوان هژمون جهانی در مناطق حفظ ساختارهای نظمی می‌باشد. خاورمیانه به دلایل وجود بازیگران ناراضی در سازه آن، حمایت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای از این بازیگران ناراضی و وجود بازیگران غیردولتی چالشی،

ساختارهای نظامی را به چالش می‌کشد. مهمترین خطر و تهدید برای ایالات متحده امکان پیوند و ترکیب این تهدیدها با هم می‌باشد. بر این اساس منافع آمریکا در منطقه با توجه به نگرش نظامی، بر محور حفظ نظم موجود در منطقه می‌چرخد و عبارتند از: تأمین امنیت استراتژیک دستیابی به نفت در منطقه خلیج فارس (امنیت عبور نفت در منطقه)، حمایت و حفاظت از حاکمیت رژیم صهیونیستی، حفظ پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در منطقه بویژه پایگاه‌های حوضه خلیج فارس، دفاع از رژیم‌های دوستانه و دولت‌های پیرو و مقاومت در برابر جنبش‌ها و گروه‌هایی که ممکن است بر منافع آمریکا و متحدان آن در منطقه تأثیر بگذارند (Sarhan,2017:459; Tillman,1982:50-62).

۷. اهداف آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی

راهبرد امنیت ملی آمریکا در خاورمیانه با توجه به منافع آن، مبتنی بر چهار هدف مشخص می‌باشد. دو هدف متمرکز بر مخالفت با دشمنان آمریکا و دو هدف بر تقویت متحدان آن متمرکز می‌باشد. در ابتدا ایالات متحده سعی به مواجه شدن با جنبش‌های ضدسیستمی فراملی و فراملی دارد. دوم ایالات متحده اهداف بازیگران مخالف وضع موجود در منطقه (ایران) را زیر نظر دارد و سعی به محدود کردن آن‌ها دارد. از منظر آمریکایی‌ها گسترش نفوذ بازیگران مخالف نظم موجود در منطقه منجر به بی‌ثباتی در متحدان منطقه‌ای آمریکا می‌گردد و منافع ایالات متحده آمریکا را به خطر می‌اندازد، بر این اساس کنترل و محدود کردن این بازیگران یکی از اهداف مهم آمریکا است (Nelson,2011:8). سوم؛ ایالات متحده سعی در تغییر کشورهای کلیدی منطقه منطبق با اهداف خود دارد. با توجه به این هدف ایالات متحده سعی در تأثیر بر عملکردها و برداشت‌های متحدان و معارضان اصلی خود در منطقه دارد. در حالی که وزارت امور خارجه نقش اصلی در ایجاد اجماع و ائتلاف بین‌المللی دارد، ارتش آمریکا نقش اساسی در گسترش شرکای امنیتی - نظامی و شکل دادن به رفتار این شرکاء ایفا می‌کند (Nelson,2011:9). تاکتیک ایجاد اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و حقوق بشری منطبق با ارزش‌های آمریکایی در میان متحدان ایالات متحده آمریکا منجر به دوام بلندمدت این همکاری می‌گردد. چهارم؛ گسترش دایره متحدان منطقه‌ای به عنوان یک هدف کلیدی

آمریکا مطرح می‌باشد. این مسئله قابلیت دفاع متحدان در برابر تهدیدات خارجی را افزایش می‌دهد. این هدف با تاکتیک ایجاد ترتیبات امنیت جمعی و مشارکتی منجر به کاهش مداخله نظامی مستقیم آمریکا در منطقه و در نتیجه مانع تجاوز و تهاجم نیروهای متخاصم به اهداف آمریکا می‌شود (McCormick, 2011: 240).

۸. راهبردهای آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی

اصولاً راهبردهای آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی همانند وضعیت کلاسیک با توجه به تهدیدات، منافع و اهداف آن شکل می‌یابد، اما با تحول در ماهیت تهدیدات، کارگزاران و ابزارهای تهدید، راهبردهای کلاسیک سیاست خارجی آمریکا قادر به پاسخگویی به تهدیدات نوین نبوده و بر این اساس راهبردهای نوینی مبتنی بر شرایط پدیده‌ها جایگزین راهبردهای کنترلی کلاسیک گردیده است. راهبردهای آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی سیستم بین‌الملل با توجه به محوریت حفظ نظم سیستمی در سیاست خارجی آن، مبتنی بر سیستم بازدارندگی منطقه‌ای با رویکرد مدیریت کنترلی پدیده‌ها و تنوع تاکتیکی و سیستمی می‌باشد که در زیر به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۸-۱. بازدارندگی پیچیده

از منظر تئوری پردازان بازدارندگی، نظم سیستمی زمانی حفظ خواهد شد که رقباء دریابند در صورت انجام رفتار نامطلوب، رقیب توان و اراده تلافی را خواهد داشت (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۷۳). سیستم بازدارندگی در روابط بین آمریکا به عنوان هژمون جهانی و دیگر بازیگران سیستم بین‌الملل به عنوان چالش‌گران بالقوه نظم با مدل‌های مختلف آن حاکم می‌باشد. بر این اساس، سیستم راهبردی آمریکا در خاورمیانه برای خنثی سازی تهدیدات، مبتنی بر سیستم بازدارندگی می‌باشد اما با توجه به تأثیر شدید وضعیت پیچیدگی سیستم بین‌الملل بر پدیده‌های خاورمیانه بازدارندگی پیچیده برای مدیریت مسائل در منطقه جایگزین بازدارندگی کلاسیک با محوریت دستوری آمریکا گردیده است.

اصولاً تهدیدهای آمریکا با قابلیت‌های عظیم هسته‌ای و توان بالای نیروی متعارف نظامی باید برای مهار بازیگران مخالف منطقه‌ای بسیار معتبر باشد. اما در وضعیت پیچیده سیستم بین‌الملل، اعتبار این نوع بازدارندگی بویژه در تعارضات نامتقارن کاهش یافته است (Paul and others, 2009:85) که این خود ناشی از غیرخطی شدن مسائل در حوزه سیاست خارجی می‌باشد. به عبارتی اعتبار بازدارندگی کلاسیک به علت پیچیدگی سیستم بین‌الملل بسیار کاهش یافته است (Arie, 2016:26). مفهوم بازدارندگی پیچیده اشاره به تعداد زیاد بازیگران درگیر، میزان روابط خطی و غیرخطی بازیگران درگیر و مهمتر از همه تقارن یا عدم تقارن تعارضات می‌باشد (Paul and others, 2009:87). با توجه به این پارامترها، بازدارندگی پیچیده با حفظ اصول مبتنی بر بازدارندگی کلاسیک اما با تنوع تاکتیکی شکل می‌یابد.

آمریکا معمولاً در مناطق بستگی به سازه منطقه، نوع بازیگر، روابط خطی یا غیرخطی و تقارن یا عدم تقارن قدرت از مدل‌های مختلف سیستم بازدارندگی بهره می‌برد (قاسمی، ۱۳۹۰). در خاورمیانه نیز راهبرد آمریکا از بازدارندگی نامتعارف در برابر قدرت‌های دارای سلاح‌های نامتعارف شیمیایی و بیولوژیکی تا بازدارندگی متعارف و در صورت لزوم سرکوب شدید بازیگران غیردولتی و همچنین بازیگران دولتی مخالف نظم موجود منطقه‌ای دارای سلاح‌های متعارف و بازدارندگی جمعی برای مواجهه با تهدیدات متعارف و نامتعارف متغیر می‌باشد. برای تحقق این مدل‌های بازدارندگی، آمریکا از انواعی از روش‌های مدیریت کنترلی با توجه به شرایط حاکم بر پدیده‌ها و همچنین مکانیسم بازخورانی پیچیده سیستم بین‌الملل در خاورمیانه بهره می‌برد. بر این اساس راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مشتمل بر مجموعه‌ای از مدیریت کنترلی مبتنی بر بازیگر، مدیریت کنترلی مبتنی بر ساختار، کنترل‌های نوسانی و همچنین در بعضی از مواقع راهبردهای واکنشی و عکس‌عملی شدید می‌باشد، که در زیر به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۸-۱-۱. مدیریت کنترلی مبتنی بر بازیگر

جهان پیچیده صرفاً متمرکز بر جنبش سیکلی، دوره‌ای و منظم پدیده‌ها نمی‌باشد. بلکه، بر حرکت ناگهانی، غیرقابل پیش‌بینی، نامنظم، و برگشت‌ناپذیر پدیده‌ها نیز تاکید دارد.

بنابراین پدیده‌های پیچیده به دلیل غیرالگوریتمی بودن، قابلیت کنترلی خود را از دست داده و مدیریت آن‌ها نیز بسیار مشکل و مکانیزم‌های خاص خود را دارد (Maldonado and Mezza-Garcia, 2016:61). به عبارتی، مدیریت پدیده‌های پیچیده برخلاف پدیده‌های سنتی و کلاسیک از یک منطق و روش خاص دنباله‌روی نمی‌کند و تعدد روشی از ویژگی‌های بارز مدیریت پدیده‌ها در وضعیت پیچیدگی می‌باشد. پدیده‌های خاورمیانه نیز با توجه به حاکمیت عنصر پیچیدگی بر سیستم منطقه‌ای آن، قابلیت کنترلی خود را از دست داده و مدیریت آن‌ها نیز با توجه به تعدد روشی صورت می‌گیرد.

۵۷

یکی از ویژگی‌های بارز سیستم بین‌الملل در وضعیت پیچیدگی خود انطباقی بودن سیستم و اجزای درونی آن می‌باشد (Kavalski, 2007:440). اصولاً، رشد و انطباق سیستم با انطباق رفتاری و ساختاری محقق می‌شود. هدف از انطباق ساختاری تغییر در رفتار سیستم با تغییر در ماهیت آن است، انطباق رفتاری متمرکز بر تغییر کارویژه‌های سیستمی می‌باشد. انطباق رفتاری معمولاً برای مواردی مناسب است که حداقل تغییرات برای سازگاری سیستم نیاز است. انطباق ساختاری برای مقیاس وسیع و انطباقات توزیع شده مناسب است (Khakpour and others, 2019:1). از این رو هم انطباق رفتاری و هم انطباق ساختاری به دو شیوه جزئی و کلی در سیستم خاورمیانه به عنوان بخشی از سیستم بین‌الملل در وضعیت پیچیدگی در جریان است.

هژمون در وضعیت پیچیدگی با توجه به سیستم بین‌الملل و انطباقات آن از هر دو نوع انطباق سیستمی برای مدیریت مسائل در مناطق بهره می‌برد. در زمانی که نیاز به تغییرات وسیع باشد هژمون سعی در تغییر در ماهیت سیستم مناطق و در زمانی که تغییرات کم نیاز باشد سعی در ایجاد تغییرات در رفتار بازیگر با تمرکز بر انطباق رفتاری بازیگر دارد. در این مورد هژمون از ابزارهایی برای افزایش هزینه‌های چالشگری بازیگر بهره و بازیگر سعی به تغییر رفتار خود برای کاهش هزینه‌ها دارد و نوعی مدیریت کنترلی ایجاد می‌شود. در ایجاد انطباقات ساختاری هژمون مستقیماً با ساختار موجود درگیر و سعی در تغییر سازه سیستم دارد که در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی و با توجه به دینامیک‌های موجود در آن غیرعقلانی و بسیار هزینه زاست. بر این اساس

هژمون از حلقه کنترلی بازخوران که یک مکانیزم عمومی برای خودانطباقی در سیستم‌های پیچیده می‌باشد (Krikava, Collet and France, 2012:1) بهره می‌برد. حلقه کنترلی بازخوران یک مکانیزمی برای مدیریت کنترلی پدیده‌ها بویژه کنترل هژمونیک، در سیستم‌های پیچیده ارائه می‌دهد. حلقه کنترلی بازخوران، شامل فازهای مجزایی از ردیابی و آنالیز سیستم حاکم و محیط فعلی و برنامه‌ریزی برای ایجاد تغییراتی که حالت سیستم را تغییر و الگوهای رفتاری را بهبود بخشد، می‌باشد. یکی از ویژگی‌های مهم مدل مبتنی بر بازیگر، موقعیت مکانی است (Hewitt, 2010:4). در موقعیت مکانی بازیگر از اطلاعات زیادی نسبت به مسئله برخوردار است و با توجه به وضعیت موجود به تبیین مسئله اقدام می‌کند.

دیگر ویژگی‌های مدل مدیریت کنترلی مبتنی بر بازیگر که اتخاذ آن را برای هژمون بویژه در منطقه خاورمیانه جذاب می‌کند عبارتند از:

- ۱- محافظه‌کارانه بودن: مدل مبتنی بر بازیگر به دنبال حفظ وضعیت و سیکل موجود می‌باشد.
- ۲- دینامیک بودن: چرخه کنترلی با توجه به داشتن رویکرد مستقیم پویا و دائماً در حال تغییر و تحول است.
- ۳- مکان‌مندی: تغییرات در گستره مکانی مشخصی صورت می‌گیرد.
- ۴- بهره‌گیری از روش‌های تشویقی و تنبیهی: دو تاکتیک مورد استفاده در این روش با توجه به وجود مکانیزم بازخوران، تاکتیک پیشنهاد پاداش و تهدید به تنبیه بازیگر خاطی برای تغییر الگوهای رفتاری می‌باشد.
- ۵- بهره‌بردن از انطباق رفتاری: در مدل مبتنی بر کنترل بازیگری، هژمون از انطباق رفتاری بازیگر با افزایش هزینه‌های چالشگری آن برای مدیریت پدیده‌ها بهره می‌برد. ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی در موارد متعدد از سیستم مدیریت مبتنی بر کنترل بازیگر برای حفظ نظم هژمونیک در منطقه خاورمیانه بهره گرفته است. برای نمونه پس از وقایع یازده سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده جنگ با تروریسم را جهانی اعلام کرد و سعی در تغییر رفتار بازیگران ناراضی منطقه خاورمیانه با افزایش هزینه چالشگری آن‌ها داشت. بر این اساس دولت بوش، رژیم طالبان را متهم به پناه دادن به نیروهای القاعده

کرد و همچنین بسیاری از کشورها مثل ایران، عراق و سوریه به حمایت و پشتیبانی از تروریست متهم کرد تا با افزایش هزینه‌های چالشگری آنها به مدیریت کنترلی آنها بپردازد. بعلاوه ایالات متحده آمریکا از سیستم مدیریت کنترلی نیابتی نیز از طریق دوستان خود در منطقه بهره می‌برد (Carter,2001:857).

۸-۱-۲. مدیریت کنترلی مبتنی بر ساختار

در سیستم‌های پیچیده و بویژه از نوع انطباق خواه، انعطاف‌پذیری یکی از ویژگی‌های اساسی برای دستیابی به انطباق است (Kavalski,2007:440). با توجه به این واقعیت که سیستم‌های خودانطباق‌ده غالباً سیستم‌های پیچیده‌ای با درجه بالایی از استقلال می‌باشند، اطمینان از رفتار سیستم خود انطباق‌ده بسیار مشکل است. از این رو یکی از نگرانی‌های اصلی هژمون در سیستم خود انطباق‌ده بین‌الملل، اتخاذ مکانیزمی برای اطمینان از عملکرد صحیح سیستم می‌باشد. هر تنظیمی شامل دو طیف از سیاست‌ها می‌باشد: سیاست‌های حاکم و سیاست‌های انطباقی (Khakpour and others,2012:6). با سیاست‌های حاکم هژمون رفتار بازیگران را با ارسال پیام‌هایی هدایت می‌کند. سیاست‌های انطباقی، در تغییر بین تنظیمات مختلف در انطباق رفتار مناسب سیستم اتخاذ می‌گردد. هژمون برای مدیریت چنین سیستمی سعی به فراهم کردن شرایط برای ایفای نقش روش‌ها و رژیم‌های رسمی با محوریت خود دارد. اساساً روش‌های رسمی برای انطباق دینامیک، متمرکز بر تغییرات ساختاری سیستم‌های انطباقی است (Khakpour and others,2012:2). برای دستیابی به چنین مدیریتی ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه به حفظ روابط نزدیک با دولت‌های پیرو و رژیم‌های دوست می‌پردازد.^۱ بعلاوه، با توجه به گسترش منافع آمریکا در منطقه، این کشور از یک سیستم چرخشی (دورانی)، برای حفظ رژیم‌های خاص بهره و نیاز به افزودن پیروها در طی زمان به منظور دستیابی به منافع خود دارد (Sylvan and Majeski,2003).

۱. دولت پیرو به دولتی گفته می‌شود که برای اقداماتی مانند دفاع، تجارت و غیره به کشور دیگری وابسته است (Collin,1998:50).

روابط حامی- پیرو در خاورمیانه در حفظ منافع امنیتی آمریکا و متحدانش موفقیت‌آمیز بوده است. بعلاوه این فرایند، منجر به پیدایش یک رابطه ناهمگون بین ایالات متحده با کشورهای خاورمیانه گردیده است. این رابطه ناهموار حامی- پیرو ایالات متحده را قادر به دستیابی به سود کامل انرژی در منطقه می‌سازد. همچنین این رابطه راه ایجاد پایگاه‌ها و تاسیسات نظامی که منجر به افزایش حضور پرسنل آمریکایی در خلیج فارس می‌شود، هموار کرد. در چنین کنترلی ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه سعی به حمایت از رژیم‌هایی دارد که مبتنی بر نظم هژمونیک می‌باشد. بنابراین، رژیم‌سازی یکی از سازوکارهای هژمون در منطقه برای دستیابی به اهداف خود در منطقه می‌باشد. معمولاً ایالات متحده سعی به وادارسازی بازیگران ناراضی منطقه به عضویت در رژیم‌های تحمیلی جهانی و منطقه‌ای دارد.

۸-۱-۳. کنترل نوسانی پدیده‌ها در خاورمیانه

اصولاً در نظم غیرخطی هژمون در تقابل با قدرت‌های بزرگ در مناطق از کنترل نوسانی بهره می‌برد. در مدل کنترل نوسانی با توجه به میزان توان بازیگر رقیب دو نوع نوسان میرایی کاهنده و نوسان اجباری تصادفی طراحی می‌شود. در نوسان میرایی کاهنده قدرت هژمون بر قدرت چالشگر برتری محسوس دارد و مسئله حساسیت چالشی بالایی ندارد و در نوسان اجباری، قدرت چالشگر به قدرت هژمون نزدیک و یا مسئله بسیار چالشی می‌باشد. ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه به منظور مدیریت نوسانی پدیده‌ها، دارای یک ارتباط سیاسی بسیار مهم با روسیه می‌باشد. همکاری روسیه برای ایجاد صلح در خاورمیانه ضروری است بخشی به دلیل اینکه روسیه توان برهم زدن صلح در منطقه را دارد و بخشی به دلیل اینکه حفظ ثبات خاورمیانه بدون همکاری روسیه ممکن نیست. بعلاوه چنین همکاری نیز امکان‌پذیر است. به طور کلی همکاری با روسیه از نظر منفی و مثبت به نفع منافع ایالات متحده آمریکا می‌باشد. از نظر منفی همکاری با روسیه خطر برخورد دو کشور را کاهش می‌دهد (نوسان میرایی کاهنده) و از نظر مثبت روسیه متعهد به نظم منطقه‌ای (نوسان اجباری) مورد نظر آمریکا می‌شود. بهر حال آمریکا به عنوان هژمون جهانی نظمی را ایجاد کرده است که همکاری در آن با پذیرش قواعد آن نظم

ممکن می‌شود (برای مطالعه در مورد سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه رجوع شود به (Al-Fawwaz,2018; Wasser,2019).

۸-۱-۴. راهبردهای واکنشی و عکس‌العملی شدید

ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه با توجه به منافع و اهداف خود و همچنین برای فرار از تله بازدارندگی (Adler,2009; Paul and others,2009)، از راهبردهای واکنشی و عکس‌العملی شدید در برابر چالش‌گران منطقه‌ای غیرمنعطف بهره می‌برد. در راستای تحقق این نوع راهبرد، پایگاه‌سازی تبدیل به یک الزام و ضرورت برای آمریکا در حفظ نظم منطقه‌ای می‌شود. پس از حمله نظامی عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ ایالات متحده آمریکا، حضور نظامی خود را در منطقه تشدید و پایگاه‌های نظامی خود را در کشورهای منطقه گسترش داد. بنابراین، حفظ پایگاه‌های نظامی آن، بویژه، پایگاه‌های کشورهای نفت خیز عربی در امتداد مسیرهای تجاری و نقاط فشار که منجر به نفوذ آمریکا بر کل منطقه می‌شود، بسیار اهمیت دارد. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده را می‌توان، مکان‌های نظامی تعریف کرد که برای اهداف آموزشی، آماده‌سازی و ذخیره‌سازی تجهیزات نظامی برای کمک نظامی آمریکا یا اقدامات آن در سرتاسر جهان استفاده می‌شود (Dufour,2007; Sarhan,2017:463).

اقدام دیگر آمریکا در همین راستا ایجاد سنتکام (CENTCOM)، می‌باشد که خاورمیانه را پوشش می‌دهد. این شامل کشورهایی در خوشه ارتباطی خلیج فارس، خوشه شمال آفریقا و خوشه آسیای مرکزی، بویژه در افغانستان، بحرین، مصر، ایران، عراق، اردن، قزاقستان، کویت، قرقیزستان، لبنان، عمان، پاکستان، قطر، عربستان سعودی، سوریه، تاجیکستان، ترکمنستان، امارات متحده عربی، ازبکستان و یمن می‌گردد (نقشه زیر بیان‌گر آن می‌باشد). مأموریت اصلی سنتکام ایجاد ثبات منطقه‌ای مبتنی بر منافع آمریکا می‌باشد (Military: Exercises-Central Command,2013).



شکل شماره ۱. مناطق تحت پوشش سنتکام

Source: <http://www.gao.gov/products/GAO-15-45>.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ رژیم صدام حسین تبدیل به تهدید اساسی منافع امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه گردید. از این زمان به بعد سنتکام تبدیل به هدایت نیروهای نظامی که ائتلاف را تشکیل می‌دادند و پایه گسترش نفوذ آمریکا در منطقه گردید. بعد از آن وجود درگیری‌های مداوم منطقه خاورمیانه، سنتکام را تبدیل به یک نهاد اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه کرد. پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، سنتکام تبدیل به مرکز عملیاتی علیه تروریسم و نقش اساسی در عملیات‌هایی در افغانستان، عراق، شمال آفریقا و جاهای دیگر ایفاء کرد (Military: US Central Command, 2016). خلاصه، پایگاه‌های آمریکا در خاورمیانه و سنتکام ابزار ایالات متحده آمریکا در منطقه برای واکنش به وقایع احتمالی ناگهانی از سوی بازیگران ناراضی منطقه می‌باشد.

نتیجه‌گیری

خاورمیانه همیشه برای قدرت‌های بزرگ با توجه به وضعیت ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری خود جذاب بوده است. در گذشته ماهیت پدیده‌ها در منطقه کلاسیک و

راهبردهای سیاست خارجی بازیگران نیز کلاسیک بود. اما با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل، راهبردهای کلاسیک سیاست خارجی قادر به پاسخگویی به حوادث و وقایع نوین نبود و راهبردهای نوین مبتنی بر مدیریت کنترلی با تنوع روشی جایگزین راهبردهای متصلب گذشته گردید. هژمون در خاورمیانه با توجه به موقعیت کانونی منطقه در سلسله مراتب قدرت از منافع و اهداف بسیاری برخوردار است و سعی در حفظ نظم هژمونیک خود در منطقه دارد. بر همین اساس کنترل پدیده‌ها در منطقه با توجه به محوریت حفظ وضع موجود در سیاست خارجی آمریکا همچنان مهمترین مسئله محوری هژمون در منطقه می‌باشد اما سیستم مدیریت کنترلی با تعدد روشی جایگزین سیستم کنترل کلاسیک با انفراد روشی می‌شود. بنابراین راهبردهای آمریکا در خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی، مبتنی بر سه مشخصه: حمایت غیرنظامی از متحدان منطقه‌ای، مهار و مداخله مستقیم می‌باشد. بر این اساس آمریکا از تنوع تاکتیکی و تکنیکی در منطقه بهره می‌برد.

به طور کلی، خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی، با توجه به تاکتیک‌های هژمون در منطقه دو راهبرد کنترلی را تجربه می‌کند. کنترل بر پایه مدیریت بازیگران داخلی و کنترل بر پایه مدیریت بازیگران فرامنطقه‌ای، هژمون از هر دو نوع کنترل برای مدیریت مسائل در منطقه بهره و کنترل مستقیم نیز در مواقعی مثل حمله به عراق تبدیل به اساسی‌ترین راهبرد آمریکا در منطقه می‌گردد. در بعضی مواقع کنترل مبتنی بر مدیریت بازیگران داخلی منطقه در جریان است در این گونه مواقع آمریکا از تاکتیک تشویق و تنبیه برای انطباق رفتاری بازیگر و مدیریت الگوهای رفتاری آن بهره می‌برد. کنترل بر پایه مدیریت بازیگران فرامنطقه‌ای در این گونه موارد آمریکا سعی به ایجاد ائتلاف‌های قدرتی بیرونی با بازیگران همسو برای کنترل وقایع و بازیگران معارض در منطقه دارد مثل جنگ ائتلافی با عراق و کنترل مستقیم نیز در مواقعی است که آمریکا تهدید حیاتی بر علیه منافع خود در منطقه احساس و سعی در ایجاد سازوکارهایی برای مدیریت مستقیم وقایع و از راهبردهای عکس‌العملی شدید در منطقه بهره می‌برد.

منابع

- فرجی، محمدرضا. (۱۳۹۹). «راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت: ایران و عربستان سعودی»، *فصلنامه روابط خارجی*، دوره ۱۲، شماره ۳.
- فرجی، محمدرضا. (۱۴۰۰). «قدرت‌های نوظهور و نظم هژمونیک»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره ۲۴، شماره ۹۲.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۸۴). *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران، نشر میزان.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۷). «گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی: ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال ششم، شماره ۲۴.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۱). *مبانی نظری، کارکردی نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب در مطالعات نظم منطقه‌ای*، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه شهید بهشتی.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۷). *نظریه پیچیدگی-آشوب و جنگ در روابط بین‌الملل*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۳). *نظریه‌های روابط بین‌الملل: سایبرنتیک و سیاست خارجی*، تهران، نشر میزان.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۰). *نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*، تهران، نشر میزان.
- لیک، دیوید و پاتریک مورگان (۲۰۱۰)، *نظم‌های منطقه‌ای و امنیت سازی در جهانی نوین*، ترجمه؛ سید جلال دهقانی فیروزآبادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی. سال ۸۱.
- Adler, E. (2009). 4. Complex Deterrence in the Asymmetric-Warfare Era. In *Complex Deterrence* (pp. 85-108). University of Chicago Press.
- Al-Fawwaz, A. (2018). Russian intervention in the Middle East: Political and Economic Dimensions. *Journal of Studies in Social Sciences*, 17(2).
- Arie, K. (2016). Complex deterrence theory and the post-cold war security environment. *NIDS Journal of Defense and Security*, 17.

- Ashby, W. R. (1991). Requisite variety and its implications for the control of complex systems. In *Facets of systems science* (pp. 405-417). Springer, Boston, MA.
- Ayoob, M. (2015). Elucidating Conflict Structures in the Middle East: Separating the Grain from the Chaff. *NEAR AND MIDDLE EAST ECONOMIC HANDBOOK*, 13.
- Baxter, K., & Akbarzadeh, S. (2012). *US foreign policy in the Middle East: The roots of anti-Americanism*. Routledge.
- Byman, D., & Moller, S. B. (2016). The United States and the Middle East: Interests, Risks, and Costs. *J. Suri, & B. Valentino, Sustainable Security: Rethinking American National Security Strategy*, 263-309.
- Carter, J. (2001). The Carter Doctrine: Third State of the Union Message, Washington, DC, January 23, 1980. *Speeches of the American Presidents (2nd ed., p. 857)*. Bronx, NY: The HW Wilson Company.
- Chan, S. (2001, October). Complex adaptive systems. In *ESD. 83 research seminar in engineering systems* (Vol. 31, pp. 1-9).
- Chomsky, N. (1991). After the Cold War: US foreign policy in the Middle East. *Jewish Quarterly*, 38(1), 9-19.
- Cîndea, I. (2006). Complex Systems—New Conceptual Tools for International Relations. *Perspectives: review of Central European affairs*, (26), 46-68.
- Collin, P. H. (Ed.). (1998). *Dictionary of government and politics*. Routledge.
- Cordesman, A. H. (2002). *Terrorism, asymmetric warfare, and weapons of mass destruction: Defending the US homeland*. Greenwood Publishing Group.
- Craig, S. J. (2002). Diplomacy in the Middle East: Th International Relations of Regional and Outside Powers.
- Crumley, C. L. (1995). Heterarchy and the analysis of complex societies. *Archeological Papers of the American Anthropological Association*, 6(1), 1-5.
- Cudworth, Erika, and Stephen Hobden. "Anarchy and anarchism: towards a theory of complex international systems." *Millennium* 39, no. 2 (2010): 399-416.
- Del Sarto, Raffaella A., and Others. (2019). "Interregnum: The regional order in the Middle East and North Africa after 2011." *MENARA Final Reports* 1.
- Delvoie, L. A., & Brown, L. C. (2001). Diplomacy in the Middle East: the international relations of regional & outside powers. *International Journal*, 56(4), 702.

- Dufour, J. (2007). The worldwide network of US military bases. *Global Research*, 1.
- Fawcett, L. (2017). States and sovereignty in the Middle East: myths and realities. *International Affairs*, 93(4), 789-807.
- Gilbar, G. G. (1997). *The Middle East oil decade and beyond: Essays in political economy*. Psychology Press.
- Grassberger, P. (1986). Toward a quantitative theory of self-generated complexity. *International Journal of Theoretical Physics*, 25(9), 907-938.
- Gunitsky, S. (2013). Complexity and theories of change in international politics. *International Theory*, 5(1), 35-63.
- Halabi, Y. (2009). *US foreign policy in the Middle East: from crises to change*. Routledge.
- Hewitt, C. (2010). Actor model of computation: scalable robust information systems. *arXiv preprint arXiv:1008.1459*.
- Hinnebusch, R. (2003). *The international politics of the Middle East*. Manchester University Press.
- Hulst, S. J. (2003). Proliferation of weapons of mass destruction Risks for companies and scientific institutions, General Intelligence and Security Service (AIVD), July 2003.
- Jost, J. (2004). External and internal complexity of complex adaptive systems. *Theory in biosciences*, 123(1), 69-88.
- Kamrava, M. (2017). Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order. *Int'l Stud. J.*, 14, 1.
- Kaussler, B., & Hastedt, G. P. (2017). *US foreign policy towards the Middle East: The realpolitik of deceit*. Routledge.
- Kavalski, E. (2007). The fifth debate and the emergence of complex international relations theory: notes on the application of complexity theory to the study of international life. *Cambridge Review of International Affairs*, 20(3), 435-454.
- Khakpour, N., Jalili, S., Talcott, C., Sirjani, M., & Mousavi, M. (2012). Formal modeling of evolving self-adaptive systems. *Science of Computer Programming*, 78(1), 3-26.
- Khakpour, N., Kleijn, J., & Sirjani, M. (2019, May). A Formal Model to Integrate Behavioral and Structural Adaptations in Self-adaptive Systems. In *International Conference on Fundamentals of Software Engineering* (pp. 3-19). Springer, Cham.
- Křikava, F., Collet, P., & France, R. B. (2012, October). Actor-based runtime model of adaptable feedback control loops. In *Proceedings of the 7th Workshop on Models@ run. time* (pp. 39-44).

- Lewin, R. (1999). *Complexity: Life at the edge of chaos*. University of Chicago Press.
- Lewis, B. (2010). *Faith and power: Religion and politics in the Middle East*. Oxford University Press.
- Maldonado, C. E., & Mezza-Garcia, N. (2016). Anarchy and complexity. *E: CO*, 18(1), 52-73.
- McCormick, J. M. (2011). The Obama Presidency: A Foreign Policy of Change? Iowa State University. *Political Science Publication*.
- Miglietta, J. P. (2002). *American Alliance Policy in the Middle East, 1945-1992: Iran, Israel, and Saudi Arabia*. Lexington Books.
- Military: Exercises- Central Command (2013). <http://www.globalsecurity.org/military/ops/ex-centcom.htm>.
- Military: US Central Command (USCENTCOM) (2016). <http://www.globalsecurity.org/military/agency/dod/centcom.htm>.
- Murphy, E. M. (2014). *Complex Adaptive Systems and the Development of Force Structures for the United States Air Force*. AIR UNIV MAXWELL AFB AL SCHOOL OF ADVANCED AIR AND SPACE STUDIES.
- Nelson, M. D. (2011). *Accomplishing American strategic goals in the Middle East through persistent special operations* (Doctoral dissertation, Monterey, California. Naval Postgraduate School).
- Ozturk, M. Establishing Order from the Complexity in the Middle East: A Global Challenge.
- Quackenbush, S. L. (2010). General deterrence and international conflict: Testing perfect deterrence theory. *International Interactions*, 36(1), 60-85.
- Paul, T. V., Morgan, P. M., & Wirtz, J. J. (Eds.). (2009). *Complex deterrence: Strategy in the global age*. University of Chicago Press.
- Prifti, B. (2017). *US Foreign Policy in the Middle East: The Case for Continuity*. Springer.
- Sarhan, A. S. (2017). United States Foreign Policy and the Middle East. *Open Journal of Political Science*, 7(04), 454.
- Sylvan, D., & Majeski, S. (2003, February). An agent-based model of the acquisition of US client states. In *Proceedings International Studies Association Convention*.
- Tillman, S. P. (1982). *The United States in the Middle East: Interests and Obstacles* (Vol. 82). Bloomington: Indiana University Press.
- Waldrop, M. M., & Gleick, J. (1992). Complexity: the emerging science at the edge of order and chaos [m]. *info London: Viking*.
- Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. New York: Random House.

- Wasser, B. (2019). *The Limits of Russian Strategy in the Middle East*. RAND Corporation.
- Wesley, K. R. (1999). *Triangular deterrence: a formidable rogue state strategy*. NAVAL POSTGRADUATE SCHOOL MONTEREY CA.
- Yom, S. (2020). US foreign policy in the Middle East: The logic of hegemonic retreat. *Global Policy*, 11(1), 75-83.
- Zagare, F. C. and Kilgour, D. M. (2000). *Perfect Deterrence*, Cambridge University Press.
- Zagare, F. C. (1985). *The Pathologies of Unilateral Deterrence. Dynamic Models of International Conflict*. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers.